

طغیلے گری مالے:

خصلت غالب سرمایہ داری جہانے

گرد آوری: آرام نوبخت / با همکاری امید علی زاده



صفحه	عنوان
۳	مسائل سیاسی ورشکستگی ذوب آهن اصفهان در سایه بحران جهانی
۸	ناسیونالیسم اقتصادی و بحران جهانی فولاد
۱۲	آهستگی اقتصاد امریکا و جهان
۱۶	طفیلی گری و بحران اقتصادی

militaant.com

مسائل سیاسی و رشکستگی ذوب آهن اصفهان در سایه بحران جهانی

آرام نوبخت - امید علی زده

این که بحران رکود اقتصادی ایران، مدت هاست دامن گیر صنایع بزرگ تولیدی شده و به گفته یکی از نمایندگان مجلس بر پایه آمارها ۶۰ درصد واحدهای تولیدی را به حالت تعطیل یا نیمه تعطیل درآورده است، یک واقعیت روشن و روزمره است.

اما اعلام ورشکستگی ذوب آهن اصفهان به عنوان غول فولاد کشور که نزدیک به ۶۰ سال در جنوب اصفهان به ساخت انواع محصولات فولادی مشغول بوده است، نقطه اوج فرایندی به شمار می رود که هرچند در سال های گذشته آغاز نشده، اما این اواخر شتاب گرفته است.

شرکت سهامی ذوب آهن اصفهان که در ابتدای جاده ورودی آن عبارت «خط مقدم جبهه صنعت» به چشم می خورد، اکنون رسماً به نماد ورشکستگی صنعت تبدیل شده است.

زیان انباشته ذوب آهن اصفهان، با افزایش ۳۰۰ میلیارد تومانی ضرر طی سه ماه نخست امسال، به تقریباً ۱۵۱۳ میلیارد تومان یعنی دو برابر سرمایه ثبت شده رسیده است. این در حالی است که بدهی این شرکت هم ۶۵۸ میلیارد تومان اعلام شده که هیچ گونه چشم انداز مشخصی برای پرداخت آن وجود ندارد.

برای حدود ۱۵ هزار نیروی کار مستقیم و غیرمستقیم شاغل در این شرکت، اعلام ورشکستگی علامت فاجعه بار تعدیل های بعدی نیرو و تاراج کارخانه است.

پیش تر در خردادماه امسال، علی ربیعی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، با گفتن این که «ساخت یک مجتمع پتروشیمی ۱،۵ تا ۳ میلیارد دلار سرمایه گذاری نیاز دارد، ولی اشتغال مستقیم آن کمتر از ۲ هزار نفر است. همین رویه در خصوص صنایع فولاد و سایر موارد مهم در کشور نیز وجود دارد» عملاً چراغ سبز را برای تعطیلی صنایعی نظیر فولاد داده بود.

در لابه لای اخبار و گزارش های متعدد درباره شوک ورشکستگی ذوب آهن اصفهان، عموماً به سوء مدیریت (از زمان مدیر عاملی احمد صادقی)، کاهش جهانی قیمت فولاد و دامپینگ فولاد چین در بازارها و همین طور

تجهیزات قدیمی و فرسوده و فناوری ۸۰ سال پیش اشاره می شود که به خصوص با استفاده از سوخت کُک و فناوری کوره بلند دهه های ابتدای قرن بیستم، باعث بالاترین درجه ممکن آلایندهی این کارخانه شده است. اما با وجود منابع سرشار نفتی در نزدیک به چهار دهه گذشته، افزایش جزئی کوچک از فیش های حقوقی نجومی و سرسام آور مدیران و خبر دریافت کامل دارایی های بلوکه شده ایران از سال ۱۹۸۱ بنا به حکم دادگاه بین المللی لاهه (۴۰۰ میلیون دلار در ماه ژانویه و اخیراً ۱,۳ میلیارد دلار باقی مانده)، علت فرسودگی تجهیزات و پایین بودن سطح فناوری مسکوت باقی می ماند. این در حالی است که تعطیلی صنایع به خصوص در سال های اخیر (از جمله دومینوی تعطیلی صنایع نساجی)، به موازات رشد فعالیت های انگلی مثل معاملات املاک و بورس پیش رفته است. دی ماه سال گذشته (۹۴) مطبوعات اقتصادی ایران با ذوق زدگی خبر از پایان یکی از طولانی ترین و سنگین ترین رکودهای بورس تهران از ۱۵ دی ماه ۹۲ دادند و این که با توافق برجام و هجوم نقدینگی سهام داران، بازار سهام از زمستان آن سال در مدت کم تر از ۳ ماه بازدهی بیش از ۲۷ درصد را تجربه کرد. و به همین ترتیب خردادماه امسال بر مبنای داده های سامانه رهگیری معاملات املاک اعلام شد که «بازار معاملات مسکن تهران در میانه بهار امسال مطابق پیش بینی ها، از فضای رکود سال گذشته فاصله گرفت و به رونق قابل انتظار نزدیک شد».

این رکود در بخش اقتصاد واقعی همراه با رشد فعالیت های انگلی در بخش مالیه، دو روی یک فرایند واحد، آن هم در مقیاس اقتصاد سرمایه داری جهانی هستند.

تمام شرکت های ریز و درشت صنعت فولاد، از ذوب آهن اصفهان تا شرکت فولاد «تاتا» در بریتانیا، از «یواس.استیل» به عنوان بزرگ ترین سازنده فولاد امریکا تا «انجمن تجاری فولاد آلمان»، بحران خود را به «اضافه تولید» جهانی و در رأس آن فولاد ارزان چین ارتباط داده اند. در حالی که دولت سرمایه داری چین هم روند تعطیلی معادن و اخراج کارگران بخش فولاد را شروع کرده است. اما «اضافه تولید» قطعاً به معنی تولیدی مازاد بر نیازهای اجتماعی نیست. اگر تولید فولاد جهانی صرف بهبود زیرساخت های متلاشی امریکا، یا ساخت راه آهن، مسکن و دیگر تسهیلات عمومی در هند و چین و بریتانیا و دیگر کشورها می شد، تقاضای کافی برای فولاد جهانی وجود داشت. در نتیجه وجه «اضافی» تولید، تنها در ارتباط با سود است که معنی پیدا می کند. منطق تولید سرمایه داری (تولید برای سود و نه رفع نیازهای اجتماعی)، در هر حال به «اضافه تولید» می انجامد و در نتیجه این دومی هرگز در چهارچوب مناسبات سرمایه داری قابل حل نیست. در شرایط بحران

کنونی، تمامی دولت های سرمایه داری به سوی سیاست های «حمایت گرایی» (نظیر افزایش تعرفه، پرداخت سوبسید دولتی و غیره) و در یک کلام ناسیونالیسم اقتصادی چرخش کرده اند که تنها طبقه کارگر یک کشور را در مقابل دیگری قرار می دهد که در حال حاضر طبقه کارگر چین به هدف مشترک این کارزار حملات هماهنگ مبدل شده است.

از سوی دیگر چرخش بورژوازی به سمت فعالیت های غیرمولد و انگلی به دلیل سودآوری و بازدهی بالای آن - که برخی را در طیف چپ وامی دارد تا بورژوازی «مظلوم» صنعتی را در مقابل «رانت خواران» و «بخش های طفیلی» قرار دهند و ناگزیر از آن باز هم سازش طبقاتی را نتیجه بگیرند- خصلت غالب سرمایه داری جهانی در عصر کنونی است. داده های جدید اقتصاد امریکا و منطقه یورو این تصویر را به خوبی نشان می دهد. در مورد امریکا، رشد حلزونی ۱,۲ درصدی و به مراتب پایین تر از پیشی بینی ها در سه ماهه دوم، همراه بوده است با رشد شاخص بورس «متوسط صنعتی داو جونز» به بیش از ۱۸ هزار و ۴۰۰ واحد و رشد ۵ درصدی شاخص S&P 500 در تنها ماه ژوئیه. با وجود پمپاژ صدها میلیارد دلار به بازارهای مالی از سوی بانک مرکزی و در شرایطی که شرکت های بزرگ امریکا قریب به ۲ تریلیون دلار موجودی نقد تلبار کرده اند، اما از سرمایه گذاری آن سر باز می زنند، که سقوط تند ۱۰ درصدی سرمایه گذاری شرکت ها در سه ماهه دوم سال میلادی انعکاس کمی آن است. همه این ها نشان می دهد که از بحران ۲۰۰۸ به این سو، آن چه بهبود یافته و به نقاط اوج جدیدی سر کشیده است، طفیلی گری است که بیش از پیش بر اقتصاد سرمایه داری جهانی، به ویژه امریکا، سلطه یافته و ماحصل آن چیزی نبوده است جز رشد نابرابری اجتماعی و تنزل استانداردهای زندگی طبقه کارگر.

سرمایه داری ایران هم از این قاعده مستثنی نیست. تعطیلی کارخانه پرسابقه «ارج»، در شرایطی صورت گرفت که مالکان کارخانه (بانک ملی و سازمان تأمین اجتماعی) می دانستند با توجه به موقعیت مساعد زمین شرکت (شمال تهرانسر و جاده مخصوص کرج)، تعطیلی کارخانه و متعاقباً تغییر کاربری زمین آن می تواند به تنهایی ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد تومان درآمد داشته باشد. پس چرا می بایست از چنین رقم وسوسه انگیزی به نفع تداوم مشقت بار تولید گذشت می کرد؟!

موج تعطیلی صنایع و به دنبال آن تعدیل نیرو با ماه ها حقوق معوقه، ماهانه ده ها اعتصاب و اعتراض جدی کارگری را در سراسر کشور به دنبال داشته است. مورد اخیر اعتصاب ۱۷ روزه «ایران ترانسفو» در زنجان و

ری، در اعتراض به واگذاری بیش از ۳۰ درصد سهام به یک «بورس باز قهار» به نام مؤمنی، در واقع واکنشی به موقع به طرح‌هایی بود که در نهایت به تعطیلی و تاراج کارخانه ارج ختم می‌شد.

اعتصاب قدرتمند ایران ترانسفو علیه واگذاری سهام شرکت به مؤمنی، کوچک‌سازی و فروش قطعات کارخانه، تعدیل نیرو و کاهش زمان قراردادها و برای واگذاری سهام به خود کارگران و بازنشستگان مجموعه و بازگشت به کار همکاران اخراجی، علامتی است از افزایش سطح آگاهی و اعتماد به نفس جنبش کارگری در دوره آتی (این صعود مبارزه طبقاتی را در سطح جهانی نیز می‌توان با رشد اعتصابات کارگری چین، اعتصابات عمومی یونان علیه سیاست‌های ریاضتی سیریزا، اعتراضات به تغییر قانون کار در فرانسه، اعتصاب کارگران نفت و خودروسازی و مخابرات آمریکا و دیگر نقاط جهان مشاهده کرد).

این تعطیلی‌های پی‌در پی صنایع و واحدهای تولیدی، در کنار ۸ میلیون فارغ‌التحصیل بیکار، به تنهایی پتانسیل اعتراضی بالایی را به وجود آورده است. اگر فروپاشی اجتماعی با کاهش سن اعتیاد و تن‌فروشی و رشد خودکشی، بحران‌های زیست‌محیطی (بالأخص بحران آب)، افزایش سرکوب سیاسی و اعدام‌ها و ... را هم اضافه کنیم، با پتانسیل اعتراضی عظیمی رو به رو هستیم که برای فوران به کوچک‌ترین روزنه نیاز دارد: اعتراضات سال ۸۸، شورش اردیبهشت سال گذشته در مهاباد، درگیری‌های اخیر بلداجی بر سر مسئله آب، اعتصاب اخیر ایران ترانسفو، اعتصاب کنونی کارخانه «چوکا» و الی آخر.

این بحران درونی با ورود رسمی جمهوری اسلامی ایران به صحنه رقابت‌ها و تنازعات منطقه‌ای (به طور اخص سوریه و عراق و یمن)، به مراتب حادث‌تر شده است. استقرار بمب افکن‌های دورپرواز توپولوف ۲۲ و جنگنده سوخوی ۲۴ روسیه در پایگاه شکاری سوم ایران در همدان با هدف بمباران مواضع داعش و جبهه فتح الشام (النصره سابق) در سوریه، و اعلام انهدام گروه تروریستی وابسته به داعش در منطقه طاق بستان کرمانشاه با مرگ ۴ نفر و بازداشت ۶ نفر و ضبط چند قبضه سلاح نظامی و جلیقه انفجاری و کمر بند انتحاری و نارنجک، دو خبری بودند که با فاصله‌ای کم بلافاصله بر روی سایت‌ها منتشر شدند و به یکسان وخامت اوضاع کنونی را نشان می‌دهند.

جمهوری اسلامی ایران - درست مشابه با همان الگوی ترکیه، فرانسه، بلژیک، آمریکا و دیگر کشورهایی که در قریب به یک سال گذشته با حملات تروریستی رو به رو بوده‌اند - از بهانه‌ی مقابله با تروریسم استفاده خواهد

کرد تا از یک سو بیش از قبل به سرکوب حقوق دمکراتیک در داخل شدت ببخشد و از سوی دیگر مداخلات خود را در خارج از مرزها و در منطقه بسط دهد. دستگاه ایدئولوژیک حاکمیت که تا دیروز تحریم را مسبب وضعیت اسفبار اقتصادی معرفی می کرد، این بار با انگشت اشاره خطر داعش را نشان می دهد (البته اگر بتواند وجه تمایز خود را با آن نشان دهد!)، تا با ایجاد رعب و وحشت اعتراضات داخلی را با چکمه نظامی پس بزند. اما نه تناقضات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با این روش حل می شوند و نه جنبش اعتراضی با چنین ارباب هایی فروکش می کند. سیاست خارجی سرمایه داری ایران، چیزی نیست و نمی تواند باشد جز تداوم و بسط سیاست داخلی آن. درست همان طور که سیاست اقتصادی آن نیز نمی تواند چیزی جدای از سرمایه داری جهانی باشد. اگر کارخانه ها به دلیل نبود «مزیت رقابتی» تعطیل می شوند، کنترل و مدیریت کارگران بر همان صنایع ورشکسته در دستور کار قرار می گیرد. اگر خطر خارجی دم مرزهاست، ما از جبهه سوم انقلابی و مسلح شدن کارگران دفاع می کنیم. رفع تمامی این مخاطرات ناگزیر گره خورده است به سرنگونی دولت سرمایه داری، اعمال کنترل و نظارت دمکراتیک بر ابزار تولید اجتماعی، برنامه ریزی منابع و ذخایر برای رفع نیازهای اجتماعی و در یک کلام آغاز حرکت به سوی سوسیالیسم.

سناریوی سیاه آتی در صورت تداوم این وضعیت، تنها زمانی تغییر می کند که پتانسیل اعتراضی کنونی در ظرف درست آن انباشته شود. وضعیت ملتهب کنونی، با فوریت هر چه تمام تنها یک وظیفه را پیش روی مارکسیست های انقلابی قرار می دهد و آن مسأله تدارک برای ایجاد حزب پشتاز انقلابی است.

۲۷ تیرماه ۱۳۹۵

ناسیونالیسم اقتصادی و بحران جهانی فولاد

نیک بیمر

بحران جهانی فولاد، نه فقط برای کارگران شاغل در این رشته از صنعت، که همین طور برای کل طبقه کارگر بین‌المللی از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ آن هم به دلیل که با وقوع این بحران، پرسش‌های کلیدی و مهمی پیرامون چشم‌انداز سیاسی ما مطرح می‌شود.

آن چه ارتباط تنگاتنگی با آینده صنعت فولاد دارد، این پرسش کلی‌تر است که: در شرایط مواجهه با فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، همراه با کاهش دستمزدها، افزایش استثمار، رشد بیکاری و گسترش نابرابری اجتماعی و متعاقباً حرکت به سوی جنگی دیگر که از دل این شرایط برمی‌خیزد، طبقه کارگر باید حول کدام استراتژی سیاسی وارد مبارزه شود؟

کارفرمایان صنعت فولاد، رهبران اتحادیه‌های کارگری، رهبران سیاسی از همه قماش و رسانه‌های جمعی سرمایه‌داری، همگی در اتحادی نامقدس گرد هم آمده‌اند تا بحران کنونی را یک بحران «اضافه تولید» جلوه دهند. ادعای آنان این است که گسترش تولید فولاد در چین - که در حال حاضر تقریباً نیمی از تولید جهانی را تأمین می‌کند - علت حذف مشاغل و تعطیلی‌های سراسر جهان، از جمله ایالات متحده آمریکا و اروپا و استرالیا است.

حکومت بریتانیا در مواجهه با تعطیلی «بریتیش استیل»، از چین خواسته است که از تولید خود بکاهد. این همان دنباله خط مالکان شرکت «تاتا» است که دلیل تصمیم به فروش شرکت را مازاد عرضه فولاد ارزان چین معرفی می‌کنند. رئیس «یواس استیل»، بزرگترین سازنده فولاد آمریکا، اخیراً اتحادیه اروپا و بریتانیا را به خاطر «بی‌مبالاتی» و اجازه به چین برای دامپینگ فولاد ارزان در بازارهای جهانی به باد انتقاد گرفت. در استرالیا نیز «حزب کارگر» از حکومت می‌خواهد که فولاد استرالیا را بخرد. رئیس «انجمن تجاری فولاد آلمان» هم «شخصاً از هر ابتکار عملی که بتواند اضافه ظرفیت عظیم فولاد چین را کاهش دهد استقبال می‌کند». در همه کشورهای رهبران اتحادیه‌های کارگری با وظیفه‌شناسی تمام پشت سر کارفرمایان شرکت‌ها صف کشیده‌اند و خواهان حمایت از صنعت فولاد ملی «ما» هستند.

کارگران برای این که موضع خود را تعیین کنند، می بایست به طور انتقادی معنی «اضافه تولید» را که علت بحران معرفی می شود، واکاوی کنند. این پرسش باید مطرح شود و جواب بگیرد که: اضافه تولید نسبت به چه؟

اضافه تولیدی نسبت به نیازهای اجتماعی و انسانی وجود ندارد. کل فولادی که امروز «عرضه اضافی» محسوب می شود، می توانست به شکلی بسیار سودمندتر در بازسازی زیرساخت های متلاشی امریکا به کار گرفته شود. اگر فولاد در ساخت و ساز راه آهن، مسکن و سایر تسهیلات عمومی هند استفاده می شد، آن موقع تقاضای فولاد بسیار بیش از کافی بود. این فهرست را می توان هم چنان ادامه داد.

اضافه تولید نه نسبت به نیازهای اجتماعی، بلکه نسبت به کسب سود است.

همان طور که مارکس سال ۱۸۴۸ در «مانیفست کمونیست» مطرح کرد، بحران های جامعه سرمایه داری شکلی به خود می گیرند که در دوره های اولیه مضحک می نمودند: «اپیدمی اضافه تولید».

به قول مارکس به خاطر وجود «تمدن بیش از حد، ابزار معاش بیش از حد، صنعت بیش از حد و تجارت بیش از حد»، یک «جنگ ویرانگر» پدیدار شده است و رشد نیروی های مولد باعث اختلال کل جامعه بورژوازی می شود. در نتیجه نیروهای مولد باید نابود شوند تا نظم بورژوازی بتواند - بر پایه انباشت سود خصوصی - حفظ شود.

هدف فوری کارزار کنونی، چین است؛ جایی که رژیم حاکم، به عنوان نماینده منافع یک لایه مافوق ثروتمند از الیگارشی های سرمایه دار، پیش تر نابودی نیم میلیون شغل را در صنعت فولاد اعلام کرده است.

کارگران چین، شان به شانۀ همتایان بین المللی خود، به مقاومت و مبارزه در برابر این حملات و تمهیدات مشابه کشیده خواهند شد. و برای این کار، با پلیس و ارتش چهره به چهره خواهند شد؛ یعنی نیروی خشن دولت که تعیین کننده ترین گام خویش را در مسیر بازگشت کامل سرمایه داری، با سرکوب خونین طبقه کارگر در رویدادهای کشتار «میدان تیان آنمن» در ژوئن ۱۹۸۹ برداشت.

کارگران باید درک کنند که دشمنی ارگانیک شان با یورش به مشاغل و خشونت پلیسی توأمان، در نقطهٔ مقابل برنامهٔ ناسیونالیسم اقتصادی قرار دارد که بروکراسی اتحادیه‌های کارگری و حکومت‌های ملی پیش می‌کشند.

حمایت از چنین سرکوب خونینی، جزء منطق بی‌رحم برنامهٔ ناسیونالیستی است. هدف از این برنامه این است که بیش‌ترین بخش‌های صنعت فولاد را تعطیل و «اضافه تولید» را رفع کند. کارفرمایان صنعت فولاد و حکومت‌های سرمایه‌داری همراه با بروکرات‌های اتحادیه‌ها، از سرکوب در چین استقبال خواهند کرد، چرا که این سرکوب به رونق سود آن‌ها خدمت می‌کند و پیش‌قراول مسیر تمهیداتی است که ناگزیر می‌بایست علیه طبقهٔ کارگر در داخل کشورهای خودشان به کار گرفته شوند.

تنها کارگران چینی نیستند که در معرض اخراج قرار دارند. کارگران فولاد بریتانیا چه موضعی باید در برابر حملات به هم‌تایان شان در آلمان و برعکس بگیرند؟ منطق ناسیونالیسم اقتصادی روشن است. بنا به این منطق کارگران هر کشور باید از سرکوب دولتی-پلیسی سایر کشورها حمایت کنند، چرا که این سرکوب برای به تعطیلی کشاندن و پایان دادن به بحران «اضافه تولید» ضروری است.

تاریخ نشان می‌دهد که این برنامهٔ ارتجاعی فراتر از این‌ها می‌رود. پیامد نهایی برنامهٔ ناسیونالیسم اقتصادی، جنگ است؛ جنگی که طی آن مبارزهٔ هر بخش طبقهٔ سرمایه‌دار برای حذف رقبا از بازار جهانی، یک شکل نظامی به خود می‌گیرد.

تنها راه برون‌رفت از این فاجعهٔ جنگ و ضدانقلاب، برنامهٔ سوسیالیسم بین‌المللی است.

بحران پیش‌روی کارگران فولاد و هر بخش دیگر طبقهٔ کارگر بین‌المللی، نه از «اضافه تولید»، بلکه از نظام مناسبات اجتماعی و سیاسی سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد که به کامل‌ترین معنی کلمه ارتجاعی شده و هم‌چون مانعی بر سر راه پیشرفتِ بیش‌تر قرار گرفته‌اند. توسعهٔ بین‌المللی نیروهای مولد ذاتاً از این جهت مترقی است که بهره‌وری اجتماعی کار را به عنوان پایهٔ پیشرفت تمدن بالا می‌برد. وظیفه‌ای که هم‌اکنون در دست داریم، نه حذف «اضافه تولید» (که در مارپیچی نزولی به سوی رکود و جنگ حرکت می‌کند)، بلکه واژگونی نظام سود و دولت-ملت سرمایه‌داری است.

در صنعت فولاد یا هر صنعت دیگری، مجموع کار طبقه کارگر بین المللی آفریننده نیروهای مولدی است که می تواند برای پایان دادن به فقر، فلاکت و نیاز مادی بهره برداری شود. با این حال این چشم انداز تنها از خلال مبارزه متحدانه طبقه کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی و آغاز وظیفه ساختن یک اقتصاد سوسیالیستی با برنامه و تحت کنترل دمکراتیک در سطح جهانی است.

فرصت طلبان از هر قماش در تقابل با این چشم انداز جلو خواهند پرید و مدعی خواهند شد که «الآن» باید کاری برای دفاع از مشاغل انجام داد. اما برنامه ناسیونالیسم اقتصادی آن ها نه فقط هیچ کاری برای تحقق این هدف از پیش نمی برد، بلکه مستقیماً به یک فاجعه می انجامد.

دفاع از نیازهای فوری طبقه کارگر تنها بر اساس چشم اندازی می تواند پیش برده شود که منافع تاریخی و بلندمدت این طبقه و کل بشریت را حفظ می کند. آن چه «الآن» نیاز داریم، آغاز مبارزه سیاسی برای این برنامه و بنانهادن حزب انقلابی رهبری کننده آن است.

۱۴ آوریل ۲۰۱۶

آهستگی اقتصاد امریکا و جهان

تام الی

داده های جدیدی که اواخر هفته گذشته درباره ایالات متحده امریکا و منطقه یورو منتشر شدند، نشان می دهند که اقتصاد جهانی عمیق تر از قبل در رکود فرو رفته است. محرکه این وضعیت، ابرشرکت هایی مملو از موجودی نقد هستند که از سرمایه گذاری مولد سر باز می زنند؛ آن هم درست زمانی که بانک های مرکزی و حکومت ها همچنان به پمپاژ صدها میلیارد دلار به بازارهای مالی ادامه می دهند. درست هفته قبل بانک مرکزی امریکا (فدرال رزرو) مجدداً به نخبگان مالی اطمینان داد که به این زودی ها برنامه ای برای افزایش نرخ های بهره که فعلاً در پایین ترین سطوح تاکنون به ثبت رسیده هستند، ندارد.

تولید ناخالص داخلی امریکا و اروپا در سه ماهه دوم با سرعتی حلزونی رشد کرد. در مورد امریکا، رشد ۱,۲ درصدی به مراتب پایین تر از پیش بینی اقتصاددانانی بود که انتظار یک جهش ۲,۵ درصدی را نسبت به رشد ناچیز ۰,۸ درصدی سه ماهه نخست امسال می کشیدند. در شش ماه نخست سال ۲۰۱۶، آهنگ رشد سالیانه اقتصاد امریکا تنها ۱ درصد بود.

بازارهای بورس امریکا و بخش عمده باقی جهان در همین دوره با وجود نوسانات شدید آغاز سال و اصطلاحاً بزفروشی سهام^(۱) بلافاصله به دنبال رأی بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا، به بالاترین سطوح به ثبت رسیده صعود کرده اند. شاخص «متوسط صنعتی داو جونز» بیش از ۱۸ هزار و ۴۰۰ واحد است و شاخص S&P 500 تنها در ماه ژوئیه بیش از ۵ درصد رشد کرد.

مهم ترین بخش آماری گزارش وزارت بازرگانی امریکا، سقوط تند سرمایه گذاری شرکت ها (منفی ۹,۷ درصد) بود که سومین کاهش سه ماهه محسوب می شود. سقوط سه ماهه دوم، بزرگ ترین سقوط از زمان اوج بحران مالی ۲۰۰۹ بود.

این تحولات همگی مؤید این واقعیت هستند که از زمان بحران مالی سپتامبر ۲۰۰۸ تاکنون هیچ بهبودی در اقتصاد واقعی رخ نداده است. سیاست های حکومت اوباما و بانک مرکزی امریکا و همین طور سیاست های

همتایان شان در اروپا، بازتوزیع به مراتب گسترده تر ثروت را از پایین به بالا تسهیل کرده و باعث فقر بیش تر طبقه کارگر شده است.

آن چه بهبود یافته و به نقاط اوج جدیدی سر کشیده است، طفیلی گری است که بیش از پیش بر اقتصاد سرمایه داری جهانی، به ویژه امریکا، سلطه یافته. گسترش جنون آمیز دارایی ثروتمندان و ابرثروتمندان، تنها با وخامت زیرساخت های مولد جامعه از یک سو و تورم بیش تر دارایی های مالی و تلنبار شدن بدهی از سوی دیگر قابل تحقق بوده است.

رکود اقتصاد امریکا ابعادی تاریخی به خود گرفته است. «بهبودی» که حکومت اوپاما با رجزخوانی ادعا می کند، به قول یکی از تحلیل های «وال استریت ژورنال» تنها «ضعیف ترین مورد از سال ۱۹۴۹» بوده است. از زمان اتمام رسمی رکود در ژوئن ۲۰۰۹، اقتصاد امریکا با آهنگ تنها ۲٫۱ درصد در سال رشد کرده است. هیچ یک از بهبودهایی که تاکنون به ثبت رسیده اند شاهد رشد سالیانه ای کم تر از ۳ درصد نبوده اند، به استثنای آخرین بهبود قابل توجهی که از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷ به طول انجامید.

طی هفت سال رشد اقتصادی بی رمق که مقارن با دو دوره حکومت اوپاما بوده است، اقتصاد امریکا تنها ۱۵٫۵ درصد رشد داشت. در مقام قیاس، باید یادآوری کرد بهبود اقتصاد از اواخر رکود دهه ۱۹۵۰ که از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ به طول انجامید (مقارن با سال های زمامداری کندی و جانسون)، شاهد رشد ۵۲ درصدی اقتصاد بود.

این وضعیت به شکلی بسیار حادتر در اروپا نمود یافته است. اقتصاد اروپا با آهنگ تنها ۰٫۳ درصد در سه ماهه دوم رشد کرد که بدترین عملکرد شش ماهه منطقه یورو در دو سال گذشته را تکمیل می کند. فرانسه، دومین اقتصاد بزرگ منطقه یورو، رشد صفر را در سه ماهه دوم به ثبت رساند. ایتالیا، سومین اقتصاد بزرگ اروپا، اکنون رشد کم تر از ۱ درصد را برای امسال پیش بینی می کند؛ در این میان هراس از این که مبادا بخش بانکداری مدفون در زیر کوهی از بدهی های بد، ترک بردارد و جرقه های یک بحران مالی جدید جهانی را روشن کند، بالا رفته است. داده های سه ماهه دوم آلمان، بزرگ ترین اقتصاد منطقه یورو، هنوز منتشر نشده اند.

اقتصاد بریتانیا، به عنوان پنجمین اقتصاد بزرگ جهان، تنها ۰٫۶ درصد در سه ماهه دوم منتهی به رأی «برکسیت» رشد کرد. به دنبال رفراندوم، صندوق بین المللی پول پیش بینی خود را برای رشد بریتانیا در سال

۲۰۱۷ از ۲,۲ به تنها ۱,۳ درصد کاهش داد. کمیسیون اروپا پیش بینی کرده است که رشد بریتانیا شاید تا سال بعد ۰,۳ درصد منقبض شود.

در ژاپن به عنوان سومین اقتصاد بزرگ جهان، به خاطر نگرانی های جدید بابت تورم منفی، سرمایه گذاران امیدوار بودند که بانک مرکزی ژاپن نشست سیاست گذاری خود را در روز جمعه با اعلام اتخاذ نرخ های بهره منفی تر یا خرید بیش تر اوراق قرضه در قالب سیاست «تسهیل کمی» به اتمام برساند. اما بانک مرکزی ژاپن با اعلام این که نرخ بهره شبانه^(۲) خود را در سطح منفی ۱ درصد حفظ خواهد کرد، بازارها را ناامید کرد و موجب صعود ین در برابر دلار و از این رو تضعیف صنایع صادراتی ژاپن شد.

وقتی سرمایه گذاران مطمئن شدند که داده های رشد ضعیف سه ماهه دوم باعث می شود بانک مرکزی نرخ های بهره را نزدیک به صفر نگه دارد، دلار نیز همزمان روند نزولی خود را طی کرد. در واکنش به این داده ها، معاملات در بازارهای سلف وجوه فدرال^(۳) باعث پایین آمدن بازده اوراق بهادار دو ساله خزانه داری شد. به گفته بلومبرگ، احتمال افزایش نرخ بهره فدرال از ۵۰ درصد در روز سه شنبه به ۳۷,۳ در روز جمعه کاهش یافت.

داده های اخیر بار دیگری ناتوانی حکومت ها و نهادهای سرمایه داری را از حل بحران اقتصادی به نمایش می گذارند.

ابشرکت های امریکا با تقریباً ۲ تریلیون دلار موجودی، از پول نقد لبریز هستند. درست همان طور که حساب های بانکی و پرتفوی سهام ثروتمندترین امریکایی ها چنین است. با این حال این ثروت ها هیچ مجربایی به سوی سرمایه گذاری مولد نمی یابند.

به همین ترتیب، سیاست نرخ بهره منفی که به بیان «نیویورک تایمز» قرار است «شرکت ها را به سرمایه گذاری پول به جای انباشت آن وادار» کند، به همان صورت از ایجاد رشد قابل توجه باز مانده است که سیاست «خرید سالانه ۸۰ تریلیون ین یا ۷۷۰ میلیارد دلار اوراق قرضه حکومت برای پُر و پیمان نگه داشتن بانک ها با پول نقد و تداوم وام دهی».

امتناع ابرشرکت‌ها از سرمایه‌گذاری، نوعی خطای کسب و کار نیست. بلکه بازتابی است از این نتیجه‌گیری شرکت‌ها که نمی‌توانند از قبل تولید کالا سود کافی کسب کنند. این تجلی بحران عمیقی است که در قلب نظام سرمایه‌داری گیر کرده است.

بنا به داده‌های بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی، در آمریکا و کانادا نیز سرمایه‌گذاری ثابت شرکت‌ها هنوز ۲۰ درصد پایین‌تر سال ۲۰۰۷ است. در ایتالیا این رقم ۲۷ درصد پایین‌تر و در ژاپن ۲۲ درصد پایین‌تر است.

«نیک پرن»، اقتصاددان، می‌نویسد که «آن چه کسب و کارهای آمریکا برای افزایش سود و کاهش نوسانات سود انجام داده‌اند، عبارت از کاهش هزینه‌های سرمایه‌گذاری، بازخرید سهام و نه استخدام بوده است» و «بازخرید سهام، به منظور بالا نگه داشتن سود هر سهم است و نه استفاده از این پول برای سرمایه‌گذاری در کارخانجات و تجهیزات».

تداوم رکود اقتصادی نشان می‌دهد که بحران مالی ۲۰۰۸، نمود یک بحران ساختاری و فروپاشی نظام جهانی سرمایه‌داری بود. درست مانند سال‌های دهه ۱۹۳۰، بحران اقتصادی رشد تنش‌های اجتماعی و تنازعات ژئوپلیتیک را تغذیه می‌کند و این تنها به دو گزینه می‌انجامد: جنگ جهانی یا انقلاب سوسیالیستی.

۱ اوت ۲۰۱۶

توضیحات:

- ۱- بُزفروشی (Sell-off): فروش سریع اوراق بهادار، نظیر سهام و اوراق قرضه، به بهایی پایین برای خلاصی از شر آن.
- ۲- نرخ بهره شبانه (overnight rate): نرخ بهره‌ای که بانک مرکزی در ازای اعطای شبانه قرض به یک نهاد مالی وصول می‌کند و قرض‌گیرنده موظف است وجوه دریافتی را همراه با بهره آن تا آغاز روز کاری بعدی بازپرداخت کند.
- ۳- وجوه فدرال (Fed Funds): ذخیره اضافی بانک‌های تجاری و سایر نهادهای مالی و اعتباری در شعبات محلی بانک مرکزی که می‌تواند به سایر بانک‌ها و مؤسسات مالی قرض داده شود. نرخ بهره وجوه فدرال، نسبتاً پایین است و «نرخ شبانه» نامیده می‌شود (چرا که اکثر وام‌ها در این بازه زمانی اعطا می‌شوند).

طفیلی گری و بحران اقتصادی

اندره دیمن

وزارت بازرگانی امریکا روز جمعه ارقامی را منتشر کرد که نشان می داد اقتصاد به تندی منقبض شده است، به طوری که نرخ رشد سالیانه آن در سه ماه نخست امسال به ۰,۷ درصد کاهش یافته بود.

با وجود شرایط فاجعه بار اقتصاد واقعی، تمامی سه شاخص اصلی بورس ایالات متحده طی سه ماهی که در گزارش مذکور پوشش داده شده است، بالاترین سطوح را به ثبت رساندند. در واقع کمتر از ۴۸ ساعت تا پیش از انتشار داده ها، شاخص نزدک به بالاترین رقم تاکنون به ثبت رسیده، یعنی ۵۱۰۷ واحد رسید.

در شرایطی که اقتصاد واقعی امریکا از زمان اوج رکود سال ۲۰۰۹ به این سو تنها ۱۳ درصد رشد داشته است، تمامی سه شاخص اصلی بورس امریکا- یعنی متوسط صنعتی داو جونز، S&P 500 و نزدک- بیش از سه برابر شده و هر یک بالاترین رکورد را به ثبت رسانده اند.

این جهش ارزش های بورس و در عین حال رکود اقتصادی، نه فقط تصادفی نیستند، بلکه دو وجه از یک فرایند واحد را نشان می دهند. مجموع این ها نشان می دهد که با گذشت هفت سال از بحران مالی ۲۰۰۸، کل اقتصاد جهانی تا چه حد به هدف تاراج بی امان اشرافیت مالی جهانی همراه با پیامدهای اقتصادی و اجتماعی فاجعه بار آن تبدیل شده است.

این غارتگری خود را در تغییر جهت مداوم منابع اقتصادی به سوی گاوصندوق های سهام داران میلیاردی و مدیران اجرایی ابرشرکت ها به بهای فعالیت مولد آشکار می کند. انعکاس این وضعیت در گزارش وزارت بازرگانی درباره سقوط سرمایه گذاری شرکت ها به چشم می خورد. طبق این گزارش، سطح سرمایه گذاری شرکت ها به نرخ ۲,۸ درصد در سه ماهه نخست سال جاری کاهش یافته است.

سقوط سریع سرمایه گذاری در شرایطی سر رسید که ابرشرکت های امریکا کوهی از تقریباً ۱,۴ تریلیون دلار پول نقد و دارایی های مشابه را در اختیار دارند؛ چنین رقم بالایی که تاکنون به ثبت نرسیده، در نتیجه سودهای نجومی در میانه کاهش دستمزدها و سرریز شدن پول ارزان از بانک های مرکزی جهان انباشت شده است.

شرکت‌ها به جای استفاده از این پول نقد برای استخدام کارگران و ساخت کارخانه، آن را به سوی افزایش سود سهام، بازخرید سهام، بالا بردن دستمزد مدیران اجرایی و انجام سیاست‌های «ادغام و تصاحب» منحرف می‌کنند که همگی بالاترین سطوح را به ثبت رسانده‌اند.

به دنبال بحران مالی سال ۱۹۲۹ که خود در نتیجه شیادی‌های بی‌حد و حصر وال استریت، سفته‌بازی و طفیلی‌گری ایجاد شده بود، بانکداران که مقصر بسیاری از بزرگ‌ترین جنایات منتهی به این بحران بودند، دادگاهی و مجرم شناخته شدند؛ و در این میان مقررات مالی جدید، از جمله «قانون گلاس-استیگال» که بانکداری تجاری و سرمایه‌گذاری را از هم جدا می‌کرد، محدودیت‌هایی را بر ابعاد و قدرت وال استریت اعمال می‌کردند. این پاسخ طبقه حاکم به مبارزات انقلابی عظیم آن مقطع بود.

همان‌طور که روزنامه نیویورک تایمز اخیراً نوشت: «به دنبال بحران بزرگ (دهه ۱۹۳۰)، صنعت مالیه کشور به شدت منقبض شد و طی چهار دهه آتی در سطح پایینی باقی ماند. اقتصاد در این دوره دستخوش رونق شد، بدون بروز بحران‌های مالی مهم و با نابرابری درآمدی کم‌تری نسبت به دهه‌های اخیر».

از سوی دیگر به دنبال بحران مالی سال ۲۰۰۸، هیچ‌یک از دلایل اصلی این سقوط، از جمله ابعاد عظیم بخش مالی جهانی و جنایتکاری فراگیر آن، مورد اشاره‌ای حتی جزئی هم قرار نگرفته‌اند. در عوض موقعیت مسلط وال استریت در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، زیر پرچم هدایت حاکمیت اوپاما مستحکم‌تر شده و گسترش یافته است.

رشد طفیلی‌گری مالی به حدی فراگیر است که حتی نهادهای اقتصادی جریان اصلی هم وادار شده‌اند نسبت به خطرات آن هشدار بدهند. ماه گذشته صندوق بین‌المللی پول، به عنوان دژ دستگاه سیاسی حاکم، در یک مقاله پژوهشی اعلام کرد که رشد اقتصادی «در سطوح بالاتر توسعه مالی، ضعیف‌تر می‌شود» و از حکومت‌ها خواست اقداماتی را برای مهار ابعاد بخش مالی اتخاذ کنند.

با وجود این هشدارها، حکومت‌های سرتاسر جهان برای مهار این بی‌پرواترین و جنایتکارانه‌ترین طفیلی‌گری مالی، نه اراده‌ای نشان داده‌اند و نه اشتیاقی.

در ایالات متحده، وزارت دادگستری اوپاما تضمین کرده است که بانک‌های اصلی از بابت جرایمی که پیش، پس و در طول بحران ۲۰۰۸ مرتکب شده‌اند، مصونیت قضایی دریافت کنند. رسوایی بانک‌ها یکی پس از

دیگری به ثبت رسیده؛ از فروش وام های رهنی شیادانه درجه دو، پول شویی و فرار مالیاتی تا دستکاری نرخ های معیار بهره و ارز؛ حتی مدیر یک بانک هم بابت این اقدامات تحت پیگرد قرار نگرفته است.

در این میان، بانک های مرکزی جهان به رهبری بانک مرکزی امریکا (فدرال رزرو) به دنبال بروز هر نشانه ای از احیای ضعف اقتصاد جهان، یا با افزایش انتشار اسکناس واکنش نشان داده اند، یا با کاهش دادن طرح های خود برای «عادی سازی» سیاست پولی.

این دو فرایند وابسته به هم، تجلی خود را در واکنش به بحران ۲۰۰۸ می یابد: (۱) تنزل بلند مدت سرمایه داری امریکا و (۲) صعود طفیلی گری مالی و تبدیل آن به شیوه اصلی عملکرد طبقه حاکم.

حتی در بحبوحه بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، ایالات متحده هنوز یک قدرت صنعتی رو به صعود بود که در تلاش داشت موقعیت هژمونیک جهانی خود به دنبال جنگ جهانی دوم را مستقر کند.

با این حال چهار دهه گذشته شاهد گنبدی و تنزل بی امان، همراه با نابودی کل صنایع بوده و این چیزی است که عملکرد سرمایه مالی هم می طلبیده و هم تسهیل کرده است. فرایندی که طبقه حاکم طی آن ثروت خود را تصاحب و حفظ می کند، بیش از پیش از فرایند واقعی تولید جدا شده است.

سیاست های حکومت اوباما نهایتاً تجلی سلطه الیگارشی مالی بر تمامی جوانب حیات اقتصادی و سیاسی امریکا، این مرکز مالی جهان است. این لایه اجتماعی از اهرم اقتصادی و سیاسی خود نه فقط برای تقویت فعالیت های انگلی خود، که هم چنین برای پیش روی بیش تر به سوی جنگ و دیکتاتوری در سرتاسر جهان استفاده می کند.

هیچ راه حلی برای این بحران گریبان گیر اقتصاد جهانی نیست، به جز سلب مالکیت از ثروت های این الیگارشی و بازسازماندهی جامعه بر مبنای خطوط سوسیالیستی.

۲ ژوئن ۲۰۱۵